

کارل دویچ *

ترجمه: دکتر محمد رضا تخشید * *

تأملی در مفاهیم سیاست و قدرت

مفاهیمی چند درباره سیاست

در میان تعداد بیشمار روابط انسانی کدام یک از آنها سیاسی هستند؟ وجه تمایز سیاست با بقیه فعالیتها و نهادهای بشری چیست؟ سیاست کم و بیش شامل کنترل غیرکامل رفتار انسانی از طریق جلب همکاری داوطلبانه همراه با تهدید به احتمال کاربرد زور است. لذا سیاست ماهیتاً بر اساس جلب همکاری داوطلبانه و یا تهدید به اعمال زور بنیان

* کارل دبلیو دویچ (Karl W. Deutsch) استاد حکومت در دانشگاه هاروارد، یکی از محققان صاحب نام در زمینه مسائل بین الملل است. وی مقاله ها و کتابهای متعددی در زمینه های روابط بین الملل، سیاست بین الملل و سیاست خارجی به تقریر در آورده است. گرچه دو دهه از قدمت این اثر می گذرد، اما به علت آنکه مسائل بنیادی علم سیاست به وسیله یکی از پیشکسوتان این رشته بررسی گردیده، به ترجمه آن اقدام شده است. مشخصات مقاله به شرح ذیل است:

Karl W. Deutsch, "On The Concepts of Politics and Power" in Rosenou James (eds). International Politics and Foreign Policy (New York: The Free Press, 1969) (PP.255-260).

* * استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

می‌گیرد.

عادت به رعایت کردن، همکاری، اطاعت از قانون، و احترام به بعضی از تصمیمات به علت قبول شمولیت آنها برای اکثریت مردم، داوطلبانه است. زیرا عادت بخشی از طبیعت انسان است که به طور غیر ارادی از او صادر می‌شود. بدون چنین ویژگی‌های عادت‌های هیچ‌گونه قانون و حکومتی به این صورت که ما می‌شناسیم، وجود نخواهد داشت. آیا صرفاً فقط به لحاظ اینکه غالب رانندگان از سمت راست جاده حرکت می‌کنند و در مقابل چراغ قرمز توقف می‌نمایند، می‌توان مقررات عبور و مرور را با هزینه قابل‌تحمیلی به اجراء در آورد. آیا فقط به این علت که غالب مردم اتومبیل سرقت نمی‌کنند، پلیس می‌تواند خیابانها را در مقابل تعداد معدودی دزد حفاظت کند. برای مثال اگر يك قانون به طور داوطلبانه و از روی عادت به وسیله ۹۰ درصد مردم رعایت نشود، می‌توان گفت که یا آن قانون يك قانون مرده محسوب می‌شود یا قانونی است که اجراء آن خیلی پرهزینه است و یا در عین حال که اجراء چنین قانونی ممکن است عملی ستودنی باشد، لیکن به علت نداشتن کاربرد، تجربه ای غیر قابل‌اعتماد خواهد بود. لازم به ذکر است که گرچه اطاعت داوطلبانه یا ارادی مردم نامرئی است، لیکن مبنای واقعی قدرت برای هر حکومتی است.

اگرچه اطاعت از قوانین و مقررات دولت، اغلب داوطلبانه است، لیکن کاملاً این‌گونه نیست. اگر این چنین بود، ما به جای سیاست با عقیده‌های عامیانه، رسوم، و اخلاقیات سروکار داشتیم. در سیاست در کنار احتمال کاربرد زور علیه تعداد محدودی قانون‌شکن و خاطی، عادت به اطاعت تعداد زیادی از مردم حفظ، تقویت و ترغیب می‌شود.

اجراء قانون شامل تهدید و یا استفاده از تشویق و تنبیه می‌شود. در عمل، غالباً از تنبیه بیشتر از تشویق استفاده می‌شود. تنبیهات معمولاً کم‌هزینه‌تر می‌باشند چرا که بعضی، آنها را تحت مستمسک ایدئولوژیک، مانند کمونیسم یا ضد کمونیسم اعمال می‌کنند و به علاوه بسیاری، تصور

می کنند که تنبیهات قابل اعتمادتر هستند. از آنجایی که اکثر مردم به هر حال از روی عادت قانون را رعایت می کنند، این طور به نظر می رسد که پاداش دادن به اکثریت مردم برای اطاعت از قانون کاری پرهزینه و غیر ضروری است. در مقابل، استفاده از تهدید به مجازات تعداد معدودی که از قانون تخطی می کنند، کم هزینه تر است. همچنین تنبیه ممکن است بعضی از متخلفین را از تکرار خلافشان باز دارد، ولی خاصیت مهمتر اعمال تنبیه بازداشتن دیگران از دنباله روی متخلفین است.

اجرای قانون همیشه امری مسلم نبوده بلکه فقط محتمل است. اما معمولاً احتمال اجرا به علاوه رعایت بر حسب عادت از سوی غالب مردم، کافی است که نسبت متخلفان جدی را در یک سطح قابل تحمل در جامعه پایین نگه دارد. ممکن است تنبیه نه نفر از هر ده نفر قاتل کافی باشد تا درصد قابل توجهی از کسانی را که ممکن بود به قتل عمد دست بزنند، از این عمل بازدارد. و یا مثلاً محکومیت فقط یک چهارم موارد اتومبیل دزدی در کنار عادت رعایت غالب مردم ممکن است برای جلوگیری از اکثر اتومبیل دزدها کافی باشد.

البته خاصیت بازدارندگی قطعی ترین و بیرحمانه ترین تنبیهات نیز نمی تواند قاتلانی را که بیش از حد بی فکر، و بیش از حد مطمئن و یا با علاقه و احساسات مفرط و شدید هستند، وادار کند که به امکان گرفتار شدنشان اهمیت دهند و یا فکر کنند و البته این واقعیت نقطه ضعف نظریه بازدارندگی را در مقابل قتل و یا جنگ نشان می دهد.

شرایطی که تأثیرات اجرای قانون را تعیین می کند، تقریباً شبیه همان شرایطی است که تکرار اطاعت و یا وفاداری به قانون را تعیین می کند. با اهمیت ترین این شرایط تحکیم اطاعت از روی عادت توسط اکثریت مردم و تمایل به پشتیبانی فعالانه از حکومت در اجرای دستورات و قوانین است. شرایطی که بر احتمال نسبی اطاعت از قانون در مقابل قانون شکنی با استفاده از تهدید به اعمال زور اثر می گذارند، در درجه دوم اهمیت قرار

دارند (به عنوان مثال اگر گرسنگی در میان فقرا وجود داشته باشد، احتمال می رود مردم بیشتری به نان دزدی روی آورند). در درجه سوم اهمیت، حجم و کارایی ابزار اعمال زور قرار دارد و نهایتاً کم اهمیت ترین این شرایط فرایند تغییر قوانین و گذراندن قوانین و مقررات جدید و یا تهدید به تنبیهات شدید تر است.

هر چند که اطاعت و شرایط عمومی اجتماع؛ نیرومندترین عوامل مؤثر بر رفتار مردم در دراز مدت، بسیار مشکل می توانند تغییر داده شوند. حتی حجم، آموزش، امکانات، و اخلاق و سیرت پرسنل اجرای قانون (نیروهای نظامی، پلیس، قوه قضائیه و تا حدی کادر اداری) را فقط به تدریج و با هزینه سنگین می توان تغییر داد. از این رو ضعیف ترین اهرم کنترل به لحاظ آسانترین کاربرد، جاذبه بیشتری دارد. بنابراین تصویب یک قانون جدید که تهدید به تنبیهات شدیدتری می نماید و یا آسانتر نمودن استانداردهای عدالت قضایی کم هزینه تر و سریع تر بوده و از این رو غالباً از برنامه های طویل المدت تر و سخت تر که به منظور تأثیر گذاری بر ایجاد تغییرات بنیادی تر در شرایط اعمال می شوند، جذاب تر است.

بنا بر این، سیاست حاصل تعامل میان تهدید به استفاده از زور (که سریعاً قابل تغییر است) از یک سو و وفاداریها و رفتار مطیعانه موجود در اکثر مردم که (در عین نیرومندی به سختی تغییر پذیرند) از سوی دیگر است. جوامع از طریق این کنش و اندر کنش بین اطاعت عادت و احتمال استفاده از قدرت؛ نهادها، تخصیص و تخصیص مجدد منابعشان، توزیع ارزشها، انگیزه ها و پاداشها در میان مردم و الگوهای کار تیمی را که در آن مردم در زمینه تولید محصولات، خدمات و زاد و ولد همکاری می نمایند، حمایت و اصلاح می کنند.

با تصور این مفهوم از سیاست، ما به راحتی و وضوح می توانیم دو مفهوم حکومت و سلطه گری را درک نماییم. منظور ماکس وبر، جامعه شناس آلمانی از حکومت یا سلطه گری یک رهبر، شانس و یا احتمال پیروی از اوست.

بر مبنای استدلال وبر از بین دو دولت یا دورهبر، احتمال اطاعت از آن رهبری به وسیله مردم بیشتر است که تسلط او بر مردم نیز بیشتر باشد. اگر ما این استدلال را کمی بیشتر توسعه دهیم، دیدگاه تی. دبلیو. آدورنو^۱ را می‌پذیریم که «ریاضیات تلویحی در تفکر ماکس وبر» نامیده شده است. احتمال با یک بیان قاطع، عددی است که تعیین‌کننده فراوانی اتفاق (که معمولاً به صورت درصد بیان می‌شود) است که با یک نمونه حادثه یا اتفاق معین (در این مورد اطاعت از فرمانروایی یک حاکم) در یک مجموعه گسترده‌تر از رخدادها اتفاق می‌افتد (در این مورد رفتار کلی مردم). بنابراین برداشت وبر از یک حکومت را می‌توان به صورت یک عدد بیان کرد و حداقل به طور اصولی می‌توان آن را به صورت کمی اندازه گرفت.

همزمان، ما می‌توانیم رابطه نزدیک بین عقیده وبر از شانس تکرار و عمل اطاعت و مفهوم مطرح شده از نرخ اطاعت را ببینیم. مفهوم اخیر تا حدی گسترده‌تر است، از این جهت که هم شامل رفتار اطاعتی انفعالی و هم شامل عمل مثبت‌تر اطاعت که وبر بر آن تأکید کرده است، می‌شود. البته وقتی که این چنین رفتاری به طور مؤثر بر نتیجه فرایند سیاسی تأثیر بگذارد.

برداشت (دویچ) از اطاعت برحسب عادت هر چند تا حدی محدودتر از برداشت وبر از احتمال مطاع بودن است، عمل اطاعت ناشی از تهدید مستقیم به وسیله زور محض را شامل نمی‌شود. مردم از یک مرد مسلح در موقع سرقت مسلحانه یا از یک ارتش اشغالگر خارجی تا آنجا اطاعت می‌کنند که سلاح به سویشان نشانه گرفته شده باشد. مفهوم حکومت یا سلطه مورد نظر وبر، مواردی چون اطاعت تحت سلطه و فشار خشونت بار را نیز شامل می‌شود. البته به این نکته باید توجه شود که اطاعت عیناً از طریق فرایند زور، نه سیاست، تحقق می‌یابد. اطاعت زمانی تبدیل به یک مفهوم سیاسی می‌شود

1.T.W.Adorno, "Oral Communication". 15th German Congress of Sociollogy (Max Weber Centenary, Heidelberg, May 1964.

که رفتار مطیعانه پس از روبرگرداندن مرد مسلح و یا نیروی متجاوز ادامه پیدا کند. فقط در آن زمان؛ در شرایط کنش و اندر کنش بین تداوم خاطره ترس، و ادامه اطاعت است که ما با سیاست سروکار داریم.

وقتی عنوان می‌کنیم که سیاست قلمرویی است از مسائل بشر که در آن تسلط و اطاعت بر حسب عادت با هم برخورد می‌کنند، ما به طور غیر مستقیم می‌گوییم که سیاست به علت طبیعت دوگانه اش، مستعد تبدیل شدن به حوزه ای از تنش مستمر بین تمرکز و عدم تمرکز است. از آنجا که معمولاً اعمال حکومت یا سلطه به وسیله سازمانهای متمرکز خیلی آسان تر است، تهدید به اجرای قانون را از یک مرکز واحد به طور مؤثرتری می‌توان عملی کرد. اما عادت استوار و ریشه دار اکثریت مردم را بندرت می‌توان از طریق یک رهبریت متمرکز بسرعت یا اصلاً تغییر داد. این کار یک جامعه مرتبط به عادات سیاسی را ایجاد می‌کند. اغلب به کارگیری تهدید و قوه قهریه متمرکز چنین جوامع مبتنی بر عادات را ایجاد می‌کند که اعمال قدرت متمرکز امکان پذیر باشد.

مفهوم قدرت

شناخت طبیعت دوگانه سیاست به ما کمک می‌کند که به محدودیت مفهوم قدرت سیاسی پی ببریم. تعدادی از نویسندگان برجسته سعی نموده اند که یک تئوری سیاست بویژه در روابط بین الملل که به طور کامل و یا تا حد زیادی بر مفهوم قدرت مبتنی باشد، تدوین کنند. این، رهیافت نظریه پردازان کلاسیکی مانند ماکیاول و هابز و همچنین نظریه پردازان معاصر چون مورگنتا و شومن است. مفهوم قدرت به عنوان اساس سیاست بین الملل در نشریات مشهور و حتی سرویسهای خارجی و تشکیلات دفاعی بسیاری از کشورها به طور گسترده ای شایع است. سؤالی که مطرح می‌شود، آن است که عناصر واقعی در مفهوم قدرت و محدودیتهای آن چیست؟

قدرت با زبانی ساده و پالایش نشده به معنی فایق آمدن بر کشمکشها و چیره شدن بر موانع است. بر این اساس بود که لنین قبل از انقلاب روسیه به

پیروان خود مسئله کلیدی سیاست را با این سؤال مطرح نمود که «کی، کیست». چه کسی رئیس عملیات و رخدادهای است؟ و چه کسانی می باید هدف و قربانی باشند؟ در جریان کساد ۱۹۳۲ یک سرود اعتراض آمیز آلمانی تصویری مرتبط را به خاطر می آورد. چرا که اعلام می کرد: ما چکش خواهیم بود نه سندان. چه کسی قوی تر و چه کسی ضعیف تر است؟ چه کسی نظراتش را اعمال می کند و چه کسی مجبور به تسلیم است؟

چنین سؤلهایی وقتی درباره برخوردهای واقعی یا احتمالی میان شمار محدودی از رقیبان مطرح شوند، به لیستهای طبقه بندی منتهی می گردند، مانند طبقه بندی باشگاههای بیسبال در مسابقات، سلسله مراتب در گروهها و قدرتهای بزرگ بر اساس سلطه گری در سیاست جهانی. البته هر چه وقوع برخوردهای واقعی کمتر باشد، تعداد بیشتری از این لیستهای طبقه بندی می باید از فرضیه هایی که بر اساس کارایی قبلی و منابع بالقوه موجود مبارزین است، ساخته شود.

قدرت بالقوه منتج از منابع و امکانات

یک مثال از پتانسیل قدرت نسبی دو ائتلاف از ملتها در جدول صفحه بعد آمده است.^۲ در اینجا قدرت کشورهای متحدین و متفقین در جنگ جهانی دوم بر اساس میلیونها تن از مهماتی که هر کشور سالانه تولید کرده است، ارزیابی شده یا حداقل تخمین زده شده است.

2-Klaus E.Knorr, The war Potential of Nations (Princeton: Princeton University Press, 1956), p.34.

تولید مهمات جنگی^۳ قدرتهای اصلی متخاصم ۱۹۴۳-۱۹۴۴ (به درصد از کل)

کشور	۱۹۴۳	۱۹۴۲	۱۹۴۱	۱۹۴۰	۱۹۳۹	۱۹۳۸
ایالات متحده	۴۰	۳۰	۱۴	۷	۴	۶
کانادا	۲	۲	۱	۰	۰	۰
بریتانیا	۱۳	۱۵	۱۹	۱۸	۱۰	۶
اتحاد جماهیر شوروی	۱۵	۱۷	۲۴	۳۲	۳۱	۲۷
جمع (کشورهای متفق)	۷۰	۶۴	۵۸	۴۸	۴۵	۳۹
آلمان ^۴	۲۲	۲۷	۳۱	۴۰	۴۳	۴۶
ایتالیا	۱	۳	۴	۵	۴	۶
ژاپن	۷	۶	۷	۷	۸	۹
جمع (کشورهای متحدین)	۳۰	۳۶	۴۲	۵۲	۵۵	۶۱
جمع کل	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰

جدول نشان می دهد که قدرتهای محور در سالهای ۱۹۳۸، ۱۹۳۹، ۱۹۴۰، ۱۹۴۱، ۱۹۴۲ به طور محسوسی کاهش یافت و در سال ۱۹۴۳ (سالی که وینستون چرچیل اعلام کرد که همه چیز منوط به نتایج مذاکرات یا تصمیمات است) کاملاً از دست رفت. بعد از این نقطه عطف قدرتهای محور بیشتر عقب افتادند و این تاسقوطنشان در سال ۱۹۴۵ ادامه یافت.

۳- شامل هواپیما، توپخانه ارتش و تجهیزات علامت دهنده، کشتیهای نیروی دریایی و تجهیزات مربوطه.

۴- سرزمینهای اشغالی را هم شامل می شود.

بار قدرت و پیامدی از نتایج

پتانسیل قدرت يك حدس تقریبی از منابع مادی و انسانی در دسترس برای قدرت است. به طور غیر مستقیم از قدرت بالقوه می توان استنتاج کرد که اگر يك کشور از منافعش به سود خود استفاده کند، تا چه اندازه در يك منازعه قدرت می تواند موفق باشد. بر عکس بار قدرت يك بازیگر را می توان از موفقیت او در تأثیر گذاری بر نظام بین الملل استنتاج کرد.

بار قدرت یا نفوذ يك بازیگر بر فرایند آن به اندازه ای است که او می تواند پیامدهای احتمالی آن فرایند را تغییر دهد. این تغییر را وقتی خیلی راحت می توان اندازه گرفت که ما با يك سری پیامدهای مشابه تکراری همانند رأی در مجمع عمومی سازمان ملل سروکار داریم. برای مثال فرض کنیم که در مجمع عمومی پیشنهادهای حمایت به وسیله ایالات متحده به طور متوسط از هر چهار دفعه سه نوبت رأی بیاورد یا به عبارت دیگر احتمال ۷۵ درصدی برای تصویب پیشنهادهایی که به وسیله امریکا حمایت شوند، وجود دارد. در حالیکه آن پیشنهادهایی که به وسیله ایالات متحده حمایت نشده، فقط ۲۵ درصد اوقات از تصویب می گذرند. بنابراین ما ممکن است بگوییم که حمایت ایالات متحده می تواند شانس موفقیت يك پیشنهاد را به طور متوسط از ۲۵ درصد به ۷۵ درصد تغییر دهد که معنای ۵۰ درصد امتیاز است. پس، این ۵۰ درصد امتیاز يك اندازه تقریبی از بار متوسط قدرت ایالات متحده در مجمع عمومی است. (میزان این سنجش تقریبی است و ممکن است نفوذ واقعی امریکا را دست کم به حساب آورده باشد؛ زیرا پیش بینی مخالفت امریکا امکان دارد برای دلسرد کردن ارائه پیشنهاد خیلی از طرحها کافی باشد).

وقتی ما فقط با يك اتفاق سروکار داریم، حدس زدن بار قدرت خیلی مشکل تر است. به عنوان مثال فرو انداختن يك بمب اتم به هیروشیما، بر تصمیم تسلیم شدن ژاپنیهها چقدر تأثیر داشت؟ ادوین ریشاور یکی از سفیران امریکا و کارشناس برجسته در مسائل ژاپن نتیجه گیری کرده که

بمب اتم فقط چند روز جنگ را کوتاهتر کرد.^۵ لازمه چنین قضاوتی تصور يك اتفاق منحصر بفرد است (حمله به هیروشیما در زمانی که نیروی ژاپن تحلیل رفته و در جستجوی بهانه ای برای تسلیم شدن بود) که به کرات اتفاق افتاده باشد. پس از آن شخص سعی در تصور پیامد متداول دو بسته از موردهای فرضی می کند: یکی مواردی که در آنها بمب اتم فرو ریخته شده و دیگری مواردی که بمب اتم فرو ریخته نشده است.

این، شاید بعید به نظر برسد، ولی این طور نیست. در حقیقت این نوع استدلال خیلی متفاوت از استدلال يك مهندس که سعی در تعیین علت ریزش يك پل دارد و یا کوشش يك پزشک برای تعیین علت مرگ يك مریض، نیست. برای اینکه اثر آنچه انجام شده است و یا چیزی که احتمالاً می تواند انجام شود، تخمین زده شود، ما اتفاق منحصر بفرد را تبدیل به يك عضو از طبقه ای از اتفاقات مشابه مفروض نموده و سپس سعی می کنیم حدود و احتمال پیامدهای آلترناتیو را در حضور یا عدم حضور عمل و یا وضعیت کسی که می خواهیم قدرتش را اندازه بگیریم، تخمین بزنیم. سرانجام ما قدرت بازیگر را از شرایط اعمال قدرت و یا حالت تحت کنترل وی نتیجه می گیریم. ارزیابی قدرت از این طریق خیلی شبیه رابطه علت و معلول بوده، و بار قدرت يك بازیگر همانند بار علت‌هایی از يك پیامد است که تحت کنترل شخص باشند.

حکومت‌های مدرن بار قدرتش را بر مردمشان به مقدار خیلی زیادی افزایش داده اند؛ مالیاتها اخذ شده، سربازها به خدمت و وظیفه فراخوانده شده اند، قوانین اعمال گردیده اند و قانون شکنان با احتمال خیلی بیشتری نسبت به گذشته دستگیر شده اند. با همین استدلال بار قدرت در کشورهای پیشرفته صنعتی معمولاً خیلی بزرگتر از کشورهای در حال توسعه است، اگر چه در کشورهای در حال توسعه تنوع گسترده تری وجود دارد.

5. Edwin O. Reischauer, *The United States and Japan*, rev. ed. (Cambridge: Harvard University Press, 1957) p. 240.

بر عکس، در سیاست جهانی بار قدرت اکثر کشورها بویژه قدرتهای بزرگ از سال ۱۹۴۵ در حال کاهش بوده است. هیچ حکومتی امروزه کنترلی به اندازه آنچه که بریتانیای کبیر بر پیامدهای احتمالی امور جهانی به عنوان مثال بین سالهای ۱۸۷۰ تا ۱۹۲۵ داشت، ندارد. در حال حاضر بریتانیا نمی تواند بر هند، پاکستان، نیجریه و زیمبابوه کنترل داشته باشد، ایالات متحده نمی تواند بر کوبا و مسلماً بر فرانسه کنترل داشته باشد. اتحاد جماهیر شوروی (سابق) نمی توانست آلبانی، یوگوسلاوی و یا چین را کنترل کند و چین نیز نمی تواند بر اندونزی و برمه کنترل داشته باشد.

در واقع با نگاهی دقیق تر، بار قدرت می تواند دو مفهوم متفاوت را شامل شود. مفهوم اول با توانایی کاهش دادن پیامد احتمالی که مورد علاقه یک بازیگر نیست، سروکار دارد. در سیاست داخلی ما بعضی وقتها از «گروههای وتو کننده» صحبت می کنیم که اگر به لایحه ای علاقمند نباشند، می توانند تصویب آن را غیر ممکن کرده و یا کلاً مانع تصویب آن شوند. در سیاست جهانی، ما قدرت وتوی قابل توجه پنج عضو دائم شورای امنیت را که به طور رسمی در منشور سازمان ملل منظور شده، می بینیم. به طور کمتر رسمی ما می توانیم از قدرت یک حکومت برای محروم کردن برخی دیگر از دولتها و یا یک نهضت ایدئولوژیک، از یک سرزمین و یا حیطه نفوذ صحبت کنیم. براین اساس ایالات متحده در سال ۱۹۵۰ با موفقیت نیروهای مهاجم کره شمالی را از دسترسی به کره جنوبی محروم کرد.

تفهم اینکه چرا اینگونه باید باشد، آسان است. پیامد مشخصی را که ما تمایل به جلوگیری از آن داریم، ممکن است به خودی خود در وهله اول خیلی محتمل نباشد. فرض کنید که چریکهای کمونیست در یک کشور آسیایی و یا آفریقایی به طور تقریبی شانسی یک به سه (۳۳ درصد) برای تأسیس یک رژیم کمونیستی با ثبات را دارا باشند. در این مورد فرض این است که یک مداخله ضد کمونیستی که با قدرت محدود انجام گیرد (به عنوان مثال با بار

قدرت ۲۸ درصد)، می‌تواند شانس موفقیت چریکها را از ۳۳ درصد به فقط ۵ درصد کاهش دهد. به عبارت دیگر احتمال شکست چریکهای کمونیست ۱۹ به ۱ خواهد بود. بنابراین پیامدهایی را که از اول تا حدی غیر محتمل هستند، می‌توان با به کار بردن مقدار نسبتاً محدودی از قدرت به میزان زیادی غیر محتمل کرد. در چنین وضعیتی تغییر در احتمال وقوع یک پیامد مشخص کاملاً معقول خواهد بود. به نظر می‌رسد استفاده محدود از قدرت، عدم قطعیت بسیار زیاد را به اطمینان تقریبی تغییر داده و از این طریق نتایج خیره کننده‌ای را به بار آورده است.

اگر چه به کارگیری همین بار قدرت برای ترغیب و تشویق پیامدی که تقریباً از ابتدا غیر محتمل بوده، نتایجی به مراتب غیر محسوس تر را ایجاد می‌کند. فرض کنید در نظر است که در یک کشور (به طور مثال آفریقایی یا آسیایی) که به علت نزاع و ستیز از هم گسسته است، یک رژیم با ثبات و دمکراتیک مشروطه به وجود آوریم. با علم به اینکه از هر ۲۰ کشور در حال توسعه فقط یک کشور دارای حکومت دمکراتیک با ثبات است، ما می‌توانیم حدس بزنیم که این چنین سرمایه‌گذاری مخاطره آمیزی حدود ۵ درصد شانس موفقیت دارد. بنابراین به کار بردن قدرتی با بار ۲۸ درصد فقط ۳۳ درصد احتمال برای تأسیس یک رژیم دمکراتیک به وجود خواهد آورد. در این صورت هنوز احتمال ۲ به ۱ برای شکست آن وجود دارد.

حتی این برآورد خیلی خوشبینانه است. زیرا در مثال بالا به طور غیر قابل قبولی فرض شده که قدرت اعمال شده برای تشویق و ترغیب یک پیامد را می‌توان بدون هیچ گونه زیانی به همان اندازه قدرت برای ایجاد پیامد دیگری تبدیل کرد. در حالیکه ما به وضوح می‌دانیم که این استدلال صحت ندارد. قدرتی که با آن می‌توانیم به یک شخص ضربه بزنیم و او را به زمین بیندازیم، آن قدرت را به ما نمی‌دهد که با آن به شخص بیاموزیم که چگونه پیانو بنوازد. قدرت بمباران و سوزاندن یک دهکده را به آسانی و به طور کامل نمی‌توان به قدرت به دست آوردن سمپاتی (طرفداری) ساکنان آن، برای

حکومت کردن بر آنها با رضایت خودشان ، تبدیل کرد. و یا حتی کم اهمیت تر نمی توان بسیاری مهارتها و ارزشها و وفاداریهای آزادانه را که اساس حکومت دمکراتیک است ، به وجود آورد.

هر چه پیامدهای مثبت خواسته شده مشخص تر باشند، بدین وسیله آلترناتیوهای بیشتری کنار گذاشته می شوند. بنابراین احتمال وقوع پیامد ، کمتر می شود و علاوه بر آن به کار بردن قدرت محدود به طور معمولی و عادی نمی تواند احتمال وقوع آن پیامد را خیلی زیاد کند. قدرت محدود وقتی به طور منفی برای وتو یا تحریم يك پیامد به کار گرفته شود، بیشترین تأثیر را دارد. چنین استفاده ای از قدرت، احتمال قابل ملاحظه موجود در يك مجموعه کامل آلترناتیوهای احتمالی مربوط به آن را افزایش می دهد. با اندک توجه یا بدون توجه به اینکه کدامین آلترناتیو ویژه موجب به ثمر رسیدن آن می شود.

قدرت لازم برای افزایش احتمال يك پیامد مشخص مثبت عبارت از قدرت دستیابی به هدف و قدرت کنترل بر محیط است. همانند همه موارد دستیابی به هدف و کنترل، این قدرت بر درجه بالایی از خود کنترلی از جانب يك بازیگردان دارد. يك فیل شارژ شده می تواند يك مانع بزرگ را ناپود کند، اما او نمی تواند يك سوزن را نخ بکند. به علاوه ، او نمی تواند يك گردش به زاویه در جهت راست در محدوده يك قطر سه فوتی انجام دهد. هر چه قدرت حیوانی، حجم، سرعت و شتاب فیل بیشتر باشد، کنترل حرکات به وسیله خودش مشکل تر بوده و کنترل بر حرکاتش با دقت کمتری خواهد بود. رانندگی يك مثال مشابه را ارائه می دهد، هر چه يك ماشین بزرگتر، سنگین تر، تندتر و قدرتمندتر باشد، راندن و هدایت کردن آن سخت تر خواهد بود. بنابراین سعی در اندازه گیری قدرت ماشین با توجه به ارائه کارش حداقل ۲ درجه بندی متفاوت به ما می دهد: يك درجه بالا برای قدرتش در شتاب گرفتن و يك درجه پایین برای قدرتش در گردش و یا توقف کردن. آیا مشابه چنین استدلالی قابل تعمیم به قدرت دولتها و ملتها هم

هر چه يك کشور بزرگتر باشد، جمعیتش بیشتر باشد، و هر چه نسبت جمعیتش به منابع بسیج شده اش برای تعقیب و پیگیری بعضی سیاستها بزرگتر باشد (و ما می توانیم انسجام، شدت و بی محابا بودن احساسات و تعهد به آن سیاست را اضافه کنیم)، احتمال اینکه قدرت غلبه بر موانعی که در مسیرش پیش می آید؛ داشته باشد؛ بیشتر است. سیاستهای ملی معمولاً مستلزم چیزی بیش از فایق آمدن و از سر راه برداشتن موانع است. غالباً آنها به يك هدف مثبت مشخص نشانه می روند. بنابراین آنها ممکن است مستلزم تعقیب يك هدف ثابت از طریق توالی تغییر تاکتیکها، یا حتی حفظ و افزایش ارزشهای اساسی از طریق جایگزینی هدفهای در حال تغییر باشند. هر چند، هر چه مردم و منابع به تاکتیکها، سیاستها، و یا اهداف اولیه بیشتر متعهد باشند و هر چه این تعهد بدون قید و شرط و شدیدتر انجام گیرد، علاقه مندیها، حرفه ها، شهرتها و احساسات به سیاست قبلی متعهدتر خواهد شد و در نتیجه هر گونه پیشنهاد تغییر از سوی عضوی از حکومت و یا کل حکومت مشکل تر می شود. بنابراین، برخورد با مسائل، بدون حزم قابل توجه ممکن است دولتها را زبندانی سیاستهای گذشته خویشان کرده و قدرت برای آنها يك دام شود.

با توجه به میزان قدرت ملی و گستردگی و شدت تلاش برای افزایش آن این خطر گرایش به رشد دارد. بنابراین معمولاً خطر از دست دادن کنترل برای کشورهای بزرگتر بیشتر است تا کشورهای کوچک، همین طور برای حکومتهای دیکتاتوری بیشتر است تا دموکراسیها، در دو دوران جنگ (گرم یا سرد) بیشتر از دوران صلح است. اگر این خطر در مقابل بار قدرت در دراز مدت به خوبی محافظت نشود، ممکن است موجب خود مغلوبی، خود خنثی سازی و یا خود ویرانی شود.